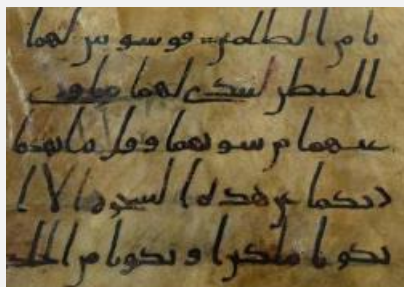


تفسیر قرآن در سده اول هجری

تفسیر قرآن یکی از نخستین معارفی است که در جهان اسلام پدید آمد؛ این معرفت اما از آغاز مورد مخالفت برخی از اصحاب قرار گرفت که معتقد به کفایت قرائت قرآن بودند.



تفسیر قرآن یکی از نخستین معارفی است که در جهان اسلام پدید آمد؛ این معرفت اما از آغاز مورد مخالفت برخی از اصحاب قرار گرفت که معتقد به کفایت قرائت قرآن بودند. اگرچه به وجود آمدن فرقه‌های کلامی و نوشته شدن حدیث و تدوین فقه و کلام از قرن دوم هجری روی می‌دهد، اما مبنای علوم اسلامی در قرن اول هجری شکل گرفته است. پیش از همه معارف دینی، تفسیر در این قرن به وجود آمد، روایات متعدد تاریخی از افرادی مانند «ابن عباس» در میان صحابه به عنوان مفسر یاد می‌کنند.

ضرورت تفسیر در صدر اسلام

برخی فکر می‌کنند به صرف حضور در فضای عربستان عصر نزول و در قرن اول هجری نیازی به تفسیر نبوده است، تاریخ اما چیز دیگری نشان می‌دهد. در روایات متعددی درخصوص سؤال اعراب عصر نزول از اصحاب در باره معانی برخی از کلمات قرآن وجود دارد. «افرادى مثل «نافع بن ازرق» و «نجدة بن عامر» نامه‌هایی به ابن عباس می‌نویسند و لیستی از عبارات‌های مشکل قرآن تهیه می‌کنند و از وی می‌خواهند که این عبارات را برای آن‌ها توضیح بدهد. این متن اکنون وجود دارد و تحت عنوان «غریب القرآن من روایه ابن عباس» چاپ شده و پاسخ‌هایی است که ابن عباس به سؤالات نافع بن ازرق داده است.

نیاز به درک آیات قرآن از صدر اسلام تاکنون وجود داشته است و تاریخ تفسیر در صدر اسلام این مسئله را نشان می‌دهد. علاوه بر این که بر خلاف این پیش‌فرض اولیه، اعراب قواعد عربی را به خوبی نمی‌دانستند و از همین رو بود که حضرت علی(ع) «ابوالاسود دوئلی» را مأمور کرد تا مبانی صرف و نحو عربی را تدوین کند. یکی از علل ضرورت تفسیر در صدر اسلام اختلاف لهجه عنوان شده است. «نافع بن ازرق» فردی است که از قبیله «بنی‌حنفیه» و از تیره قبیله بزرگ «بکر بن وائل» که یکی از قبایل عدنانی و شمالی است. با توجه به اینکه اعراب به دو گروه شمالی و جنوبی تقسیم می‌شدند، زبان بنی‌حنفیه خیلی با زبان قرآن که عربی قحطانی و جنوبی است متفاوت بود و این باعث می‌شد که اعراب فهم یکسانی از قرآن نداشته باشند.

باید توجه داشت که اعراب کمی باسواد بودند، زبان معیاری وجود نداشت و «تنها چیزی که وجود داشته، گویش‌های محلی و قبیله‌ای بوده که بسیار با همدیگر متفاوت بوده است. به این ترتیب چگونه می‌توان انتظار داشت افرادی که در قبایل دیگر بودند و گویش و لهجه‌های خاص خودشان را داشتند، دقیقاً مانند قریش و کسانی که مستقیماً با پیامبر در ارتباط بودند، معانی همه واژه‌ها را بفهمند». نگاهی به لهجه‌های عربی در دامنه گسترده کشورهای عربی و همچنین در شبه جزیره عربستان نشان می‌دهد که لهجه‌های عربی بسیار متعدد بوده است. «به همین اندازه که بین زبان عربی و عبری تفاوت وجود دارد، بین زبان عربی شمالی و جنوبی تفاوت وجود داشت.»

ضرورت دیگر تفسیر علاوه بر عامل درونی در میان مسلمانان عرب که قرآن به آن زبان آمده بود، موالی یا مسلمانان غیر عرب بودند. پس از وفات پیامبر(ص) قلمروهای حکومت اسلامی روز به روز افزوده شد. ایران، عراق، شام و ... انسان‌های دیگری را به حوزه اسلام وارد می‌ساخت. «در سال 13 هجری قمری در بصره و در سال 17 ه کوفه تاسیس شد و به سرعت موالیان از سراسر جهان بدانجا مهاجرت کرده و در آنجا ساکن شدند، به گونه‌ای که در سال 36 هجری قمری امیرالمومنین(ع) مرکز خلافت خودشان را از مدینه به کوفه تغییر می‌دهند، چرا که کوفه یک شهر بزرگ بوده است.»

لیستی که به دستور عبدالملک بن مروان از دانشمندان جهان اسلام در این دوره جمع‌آوری و تدوین شد، نشان می‌دهد که غیر اعراب چه نفوذ گسترده‌ای در صد سال اولیه تمدن اسلامی به دست آورده‌اند. لیست عبدالملک نشان می‌دهد که تنها یک نفر در لیست دانشمندان عرب بوده است.

صدر اسلام؛ مخالفان تفسیر در مقابل موافقان

تفسیر قرآن اما از همان آغاز و در صدر اسلام نیز موافقان و مخالفانی داشته است. در میان نسل صغار صحابه مفسرین صحابه و کسانی مانند ایت عباس در مقابل «قراء صحابه» و یا «اصحاب عمر» را داریم که عبدالله بن عمر فرزند عمر بن الخطاب را می‌توان نماینده این جریان دانست. قراء کسانی بودند که «اصرار داشتند بر اکتفاء به قرائت قرآن و اینکه نباید کسی اقدام به تفسیر قرآن بکند و این کار را نادرست می‌دانستند.» در مقابل مفسرین صحابه اعتقاد داشتند باید قرآن تفسیر شود.

«قراء»، مخالفان تفسیر یا قائلان به کفایت قرائت قرآن، تنها منظری علمی به تفسیر قرآن نبودند و فعالیت سیاسی نیز داشتند. مخالفان تفسیر قرآن در دوران خلافت عثمان جزء مخالفان بودند و از ایشان به قاتلان خلیفه سوم یاد شده است. «در زمان جنگ صفین نیز قراء نقش مهمی ایفاء می‌کردند و عملکردهای مختلفی داشتند. مثلاً «قراء» اصحاب ابن مسعود یک عملکرد، نظامی برای خودشان داشتند و قراء اصحاب عمر نیز علمرد نظامی دیگر و کاملاً صفوف از همدیگر متمایز بود». دکتر احمد پاکتچی وجود قراء را عاملی می‌داند که عمر و عاص با استفاده از آن حیل قرآن و نیزه را پیاده می‌کند. کسانی که مخالف هر گونه تفسیری بودند هم در سپاه علی و هم در سپاه معاویه حضور داشتند.

بخشی از قراء سپاه علی(ع) به حضرت فشار آوردند که موسی اشعری، صحابی مخالف تفسیر حکم سپاه علی شود «درحالی که

امیرالمؤمنین(ع) اصرار داشتند که ابن عباس حکم بشود، چون ابن عباس رئیس جناح مفسرین بود و خیلی طبیعی بود که آنها به زیر بار رفتن حکمیت ابن عباس نباشند.»

نگاه امیرمؤمنان(ع) نیز به تفسیر نزدیک است. وقتی ایشان ابن عباس را برای حکمیت پیشنهاد می‌دهد مکرراً تأکید می‌کند که «قرآن صامت و «حَمَالُهُ دُوَّ وَجُوه» است و ما باید قرآن را استنطاق کنیم و کاملاً واضح است که همه اینها یک نوع نگاه تفسیری است و تأکید بر این دارد که نمی‌توان قرآن را فقط در مواجهه مستقیم درک کرد و هیچ نوع فعالیت تفسیری نداشت.»

شکاف اولیه بین صحابه به تابعین در کل تاریخ اسلام توسعه یافت. در واقع ریشه نظرات متقابل به تفسیر قرآن به عصر نزول باز می‌گردد. شرایط خاص بصره از جمله ترکیب جمعیتی ایرانی - عربی و نزدیکی به ایران باعث می‌شود که بصره محل تقابل دو جناح قائل به تفسیر و قائل به قرائت باشد. از حسن بصری به عنوان یکی از شاگردان «ابن عباس» و یکی از نمونه‌های جریان قائل به تفسیر یاد شده است. در دوره تابعین «اویس قرنی» با تفسیر مخالف بود و معتقد بود ما اهل تفسیر نیستیم و آیه‌ای را تفسیر نمی‌کنیم و امتناع می‌ورزیم.

مدینه شهر مهم مرکز قرائت بود، در مقابل کوفه مرکزی برای قائلین به تفسیر شد. «در این مسئله تردیدی نیست که مدینه یک بوم توسعه طلب است و به شدت اصرار دارد که دیگران زیر چتر او باشند، ولی واقعیت این است که دیگر بوم‌ها خیلی به حرف مدینه گوش نمی‌دادند...»

جریان‌شناسی مخالفان تفسیر در صدر اسلام

چنانکه گفته شد قراء اهل سیاست نیز بودند و در تاریخ اسلام حضوری فعال داشتند. جریان‌شناسی قراء نشان می‌دهد اعتقاد به قرائت و مخالفت با تفسیر لزوماً به اتخاذ موضع واحد سیاسی منجر نشده است.

«قراء در قضیه صفین چند گروه هستند؛ یک گروه قراء اصحاب ابن مسعود می‌باشند که طبق گزارش‌های تاریخی موجود در جنگ صفین به دو گروه تقسیم شده بودند، طیف اصلی قراء اصحاب ابن مسعود به رهبری شخصی به نام «عبید سلمانی» از امیر المومنین(ع) خواستند به آنها ثابت شود حق با کیست. گروه دیگر اقلیتی را تشکیل می‌دادند به رهبری فردی به نام «ربیع بن خصیم» از امیرالمومنین(ع) اجازه گرفتند به مرزهای روم بروند و در آنجا بجنگند و درگیر این جنگ داخلی نشوند.